

«بالانتین»^۱، یه قوطی واسه «عالیجناب جرمی ارسکین»^۲ - این دیگه کیه ؟

یکی از اون کله گنده هاس که بسا حضورش خونهی اربابی «کیلنا گپل»^۳ ارونش فرموده . اونور «بالانتین» پشت تپه س .

آها . خوب ، بجنب «شون» ، نمی تونیم وقتمونو تلف کنیم ، ده دقیقه دیر کردیم ، بچه .

این دفعه مسافرنداری ؟

این دفعه ! کی تا به حال تو یا من یا هر کس دیگه دیده که یه مسافر اینجا بیاد پائین ، یا یه ده من یا یه کافر پاش برسه به خاک پاک کیلنامو .

(همانطور که دسته ی چرخ را رها میکند و سندها را از ناظم قطار می گیرد که امضا کند .) من ، نه . اما دیگر ون شاید .

می تونم پپرسم ، کی ها ؟ کی ؟ واسه چی ؟ به کجا ؟ آره ؟
تونمی دونی . یه روزی یکی به کله اش می زنه بیاد بیننه این کیلنامو چه جور جائی یه .

(همانطور که اسناد امضا شده را از شون می گیرد) تو چشای تیز بینی داری . خوب ، من پاس برم . ده دقیقه تا خیر داریم .

(که به طرف چپ نگاه کرده - باهیجان) نیگا ، نیگا !
خدایا ، یه مسافر ! ممکن نیس . از کدوم واگون اومد پایین ؟
حتماً ایستگاه و عوضی گرفته . آدم مضحکیه . واقعاً آدمیزاده .
یکی سر به سرش گذاشته هولش داده پائین ؟ (دوتائی به سمت راست خیره شده اند.) داره حرکت می کنه . موجود زنده س .
آره . تویه پنجولش یه چتره . تو اون یکی یه کیف چرمی .
چیکارش کنیم ؟ حسابی مخش خرابه !

لباساشو ! کجا می خواد بره ؟ تو خواب راه میره . آره ؟
میگی واسه چی اومده پائین ؟ گاس از اونائی باشه که میرن شکار پروانه .

این وقت شب پروانه کجا بود مرد ! مث یه هیولا می مونه .
(باتفکر) انگار دنبال شکار می کرده . منظورمو می فهمی ؟

1 - Ballantine.

2 - Jermy Erskiné.

3 - Kllnâgappel.

ناظم قطار

آره . می گم خطرناک هم هس . چی دیدی ؟ یکی باس هواشو داشته باشه .

شون

ناظم قطار

من که اهلش نیستم . (بانجوا) نیگا ! داره میاد طرف ما . (به تندی سرش را برمی گرداند و به آلونک نگاه می کند .)
پوزه تو بر گردون مرد ! سرتو بنداز پائین : ما با اسناد ور می ریم .

(روی اسناد خم می شوند . در اینحال و لرد لسلیسن آواوتری سنت ازوالده از سمت راست وارد می شود . هیئت عجیبی دارد . برای محفوظ ماندن از سرمای شب لباس کاملی پوشیده . کلاهی به سر دارد که در تصویرهای هوا نوردان می بینیم . ضخیم ، پشمی ، رنگارنگ ، که تا ابروها و گوشها پائین می آید . کت شنل مانند ضخیمی که تازانوهایش می رسد ، و وقتی دامنش کنار می رود می بینم شلوار چوگان و جورابهای زرق و برق داری پوشیده . از بالا شال پشمی ضخیم آبی و زردی به گردش انداخته که نوکش به شانهاش افتاده و از آنجا به پشتش . یک جفت کفش چوگان با تخته های کلفت هم به پایش است و کیف چرمی و چتری در دستش . خیلی به خود اطمینان دارد و از ظاهر غریبش کاملاً بی خبر است ، نظیر آدمهای هم طبقه اش . نزد مردها می آید و آهسته به پشت ناظم می زند .)
حضرت آقا ، لطفاً ممکنه راه خروجی روبه من نشون بدین ؟
(برمی گردد) راه خروجی ؟

لرد

ناظم قطار

شون

لرد

شما هم توراه خروجی هستین هم توراه ورودی ، قربان .
(کمی متحیر) چی ! آها ، منظورم راه خروجی یا ورودی به کایلناموس .

ناظم قطار

دیگه نمی تونین بیشتر از این برین توش . همینجا درست اونجا هستین

لرد

(بیشتر متحیر شده) چی ؟ آها ، فهمیدم . . . شوخی ایرلندیه .
(می خندد) هه هه هه . . . آقایون ، منظورم اینه که منوبه کایلنامو راهنمایی کنین .

ناظم قطار

لرد

دارم می گم که الان همونجا هستین .
شهر ، آقا ، شهر .

ناظم قطار

کدوم شهر تو کله تونه ، قریون ؟

لرد

البته که شهر کایلنامو .

- شون
گفتین شهر؟ (دستش را دایره وار حرکت می دهد) این محوطه ی همه ی شهره (به ناظم قطار) مکه نه میک ؟
- ناظم قطار
آره ، اگه اینجوری بگیرین ، بزرگترین شهر این دور و بره .
- لرد
آقایون تمنا میکنم شوخی رو بذارین کنار. من لردلسلیسن ... (همینکه این را می گوید سوت گوشخراشی از ترن که در طرف راست است به گوش می رسد که علامت اخطار یا احضار است .)
- شون
(به ناظم قطار) راننده ی توئه ، داره صدات می زنه ، میک .
ناظم قطار
(با کج خلقی) می دونم ... خودم شنیدم !
شون
نمی خوای بری ؟
ناظم قطار
(با کج خلقی بیشتر) هر وقت دلم خواست میرم ! این پسره ی لعنتی خودشو می کشه قبل از وقت برسه . می گن بچه که بود خودشو هی کشت که از خودش جلو بزنه !
شون
یه دقه پیش خودت گفتی که عجله داری .
ناظم قطار
(رنجیده) من نبودم !
شون
(با حرارت) آره ، گفتی ! اونقدر هول وولا می کردی. وقتی داشتم اسنادو امضا می کردم، انگار میخواستی پر در آری پیری !
- لرد
(مضطرب) آقایون گوش کنید .
ناظم قطار
(رنجیده به شون) نیگا ، مٹ همیشه داری زیرش می زنی . من دارم به یه مسأله ی مربوط به راه آهن رسیدگی می کنم ، مکه نه ؟ دارم مشکل یه مشتری رو حل می کنم ، مکه نه ؟ مشتری درجه يك . (ناگهان به لرد لسلیسن) شما درجه يك بودین ، نه ؟
لرد
البته که بودم .
ناظم قطار
(به شون) می بینی ! یه مسافر درجه يك از قطار اومده پائین می خوادمشکلشو حل کنم . منم ناظم قطارم ، مکه نه ؟
شون
می دونم : تو لباس ناظم قطار تنته ومٹ ناظم داری مزخرف می گی . قطارهم منتظر توئه که راه بیفته ، اینه که باس سر پست باشی .
ناظم قطار
(با فریاد) من ناظم قطارم !
لرد
آقایون ، لطفاً ساکت ! این بحث ذره ای فایده برای من

نداره . من مأموریت بسیار مهمی دارم آقایون که باید ، باید
همین امشب انجام بگیره . امشب ، آقایون .

ناظم قطار

هنوز اول شبه ، تا صبح خیلی داریم . ما که هر چه از دستمون
میاد براتون می‌کنیم . (روبه شون) مگه نه شون توماشین ؟
البته ، آره ! (به لرد) فقط قربسون ، شما بگین می‌خواین
برین کجا وماچه کاری واسه تون بکنیم .

شون

(همینکه لرد لسلیسن می‌خواهد حرف بزند قطار دوباره سوت
می‌زند . این دفعه بلندتر و درازتر از اولی . ناظم قطار و
شون به هم خیره نگاه می‌کنند .)

ناظم قطار

(مبارزه طلبانه به شون -- پس از کمی مکث) می‌خواستی
چیزی بگی ؟

شون

نه ، نه . (به طرف راست که قطار ایستاده نگاه می‌کند .
سرش را کمی بالا می‌گیرد تا روشنتر بخواند و این خط را
می‌خواند .)

می‌شنوم که صدا ایم می‌ی زنی ی ی !

ناظم قطار

(به طرف لرد لسلیسن برمی‌گردد) می‌شنوین ؟ اینم کایلناموی
شما !

لرد

ناظم قطار

دوستتون منظور بدی نداشت .
دوس من ! اون دلش یه چیز می‌خواد . نوار نقره‌ای دور کلاه
خودش و نوار قرمز دور کلاه من . توی همه‌ی وجودش شرارت
جوش می‌زنه !

لرد

این مشاجره رو بعد هم می‌تونید بین خودتون حل کنید . لطفاً
بگین از کجا و چطور به جایی که می‌خوام ، باید برم .

شون

تو که خودت نمی‌تونی بگی می‌خوای کجا بری ماچه جوری
می‌تونیم بگیریم کجا باید بری ؟

ناظم قطار

و دیگه اینکه ماهر وقت و هر جا که دلمون خواست مشاجره مونو
حل می‌کنیم .

لرد

سو و تفاهم نشه آقایون ، نظر من توهین به محل یا موقع تسویه
حساب نبود ؛ بهتون اطمینان می‌دم .

ناظم قطار

ارباب جونم ، اینجوری صاف و ساده نمی‌تونی زیر توهینی که
کردی بزنی ! فایده نداره دیگه الان دربری .

شون

(با تأیید) نداره ، هیچ فایده نداره . (به ناظم قطار) انگار
این آدمای میان اینجا که به ایرلند یا فحش بدن !

آقایون شما از يك نظر معصومانه استنباط نادرستی می کنین . راستش ، به قدری حواسم پرته که نمی دونم چی گفتم . (بامسخرگی) اوهو ، یارورو ، ازاون زرنکاشه ! (بامسخرگی) نشنفتم چی گفتم ، بدبخت ! (محکم) ما که شنیدیم . (مصمم ، به لرد) ارباب جونم ، نمی تونی باداد و فریاد دربری ، یایه لبخند نمی تونه توهینو صاف و صوفش بکنه .	لرد ناظم قطار شون ناظم قطار
میک ، میگن که : نعل اسب ، شاخ گاو ، لبخندانگلیسی ، نه ؟ خواهش می کنم گوش کنید ، دوستان ... دوست هم شدیم ! آره ، به والله که از زرنکاش هم زرنکتره . تنها منظور من از آمدن به این ناحیه ی متروک اجرای يك مأموریت ضروری و حساس است .	شون لرد شون لرد
(بانفرت) متروک ؟ منظورت از متروک چیه ؟ کجاش متروکه ؟ خونه هست ، آدما هسن . فروشگاههای کالاگان ، پنج شش کیلومتر اونوره ، واسه چی میگی متروک ؟ (بیشتر از پیش متحیر) آه ، نه نه ، فقط یه اشتباه لفظی بود ، اشتباه لفظی ، رفقا . یه اشتباه لفظی لعنتی . یعنی چی اشتباه لفظی . بذار ته وتوشو دربیاریم . (بانفرت به شون) باین سوآلای احمقانه ات کلافه مون نکن . به خیالش کایلنامو متروکه و منظورش از اشتباه لفظی همینه . این چیزا جزئی یه وبا وضعی که داره حرف می زنه نمی تونه بگه چی می خواسته بگه .	شون لرد ناظم قطار شون ناظم قطار
(با حرارت) نمی دونم چرا انگلیسیا رو میذارن پاشن بیان کایلنامو ، جلو صورت ایرلندیابه ایرلند فحش بدن ! (صبورانه) آقای عزیز ، من به ایرلند فحش ندادم ، چنین قصدی هم نداشتم . انگار راس میگی ، واس اینکه ... (ناگهان مکث میکند ، دستهایش را دراز میکند . مثل اینکه می خواهد جلوی لرد لسلیسن و ناظم قطار را بگیرد . همانطور که چند قدم به عقب می رود ، دستهایش را هم به عقب تکان می دهد .) نیگا ، بین این وقت شب چی داره میاد این ور !	شون لرد شون

ناظم قطار

پسر پاتریک دانفی^۱ و ماو لینان آون^۲ ، دسای همدیگه رو گرفتهن و دنیا رو ولش کردهن . انگار از مجلس رقص میان ، یایه همچو چیزی .

شون

(باهیجان) امشب رقص و مقص خبری نیست . اگرم بود راش از اون طرف بود . اینا توی ملک راه آهن چیکار می کنن ؟ این دوتا واسه کار درست و حسابی نیومدهن بیرون .

ناظم قطار

شون

کارای بد بدشونو تو سیاهی شب قایم می کنن . حیارو قورت دادهن و آبرو رو هم روش .

لرد

(با بیصبری) مزخرف! شمارو به خدا بذارین به مسأله ی اونجائی که من میخوام برم برسیم . (بادستش جائی را که دختر و پسر هستند نشان می دهد.) این به منظره ی غیر معمولی نیست . یه عاشق و معشوق . همه جا پر از ایناست .

ناظم قطار

شون

چی ، تو کایلنامو ؟

این وقت شب !

لرد

(کاسه ی صبرش لبریز شده . بلند و تقریباً با فریاد) احمق هر وقت شب !

شون

(به ناظم قطار) می شنوی ، میک !

ناظم قطار

(جدی) تو مملکت شما ، آره قربون ، اما اینجا نه ؛ هر قدر زودتر بر گردی اونجا واسه ما بهتر و راحتتره .

لرد

(هنوز عصبانی) پسر دانفی و دختر کی که از بازوش چسبیده واسه من مهم نیست . (می ترکد) من می خوام برم شهر !

(همانطور که صحبت می کند جوان و دخترک وارد می شوند .

دست در کمر همدیگر عاشقانه و با احساسات به همدیگر نگاه

می کنند . جز خودشان چیزی نمی بینند .)

پسر

شیرین جونم ، تو رونمی دم به کل ایرلند تجزیه نشده اش .

آره جوننی .

دختر

میدونم جوننی ، اما منو بیشتر از تمام دخترای ده دوس داری ؟

شون

(تند و با اوقات تلخ پیش دختر می ورد) شماها اینجاها چیکار

می کنین ؟ این وقت شب توجاده چیکار می کنین ، ها ؟

1 - Patrick Dunphy's boy .

2 - Mave Linanawn .

پسر
شون
به تو مربوط نیس .
خیلی هم مربوطه . صبح اول وقت گزارشتونو بسه کشیش
می دم .

دختر
شون
تومی شین ، اینش خوبه که آخر شب گزارشتو نمی دی .
(بانفرت) دیوونه ها ! می دونین که الان توملک شخصی حسین ،
مال راه آهن ؟ اجازه ندارین بیان اینجا . دارین تخلف
می کنین . آره ، می دونین نصف شبم گذشته ؟

ناظم قطار
به يك .
(زیرچشمی نگاهی به ساعتش می کند) بیس و پنج دقیقه داریم

شون
پسر
دختر
کجا بودین ، چیکار میکردین ؟
(دارد از کوره درمی رود) تویکی کشیش اقرارشونمی یاچی ؟
(به آرامی پسر را می کشد) بیا ، فادرینگ ، بیا بریم . بذا
بمونن ، بذا جوش بزنین .

شون
هر دو تا تون برین کم شین . آگه یکی شماهارو ببینه خوب
اسمی روی اینجا می داره . آبروی منم میره که شمارو گذاشتم
بیاین اینجا . شما که مسافر قطار نیستین ، مٹ این آقا ،
آره ؟

لرد
پسر
(تقریباً دیوانه وار) آه ، این مزخرفاتتونو بس کنین . بذارین
حرفمو بزنین . بذار این دو تا آدم محترم راشونو برن و دیگه
مزاحم ما نشن . (به دختر و پسر) برین جانم ، راه بیفتین .
(بانفرت) تو کی هستی به ما می گی راه بیفتین ، بازرس عالی
اخ و تفی یاچی ؟

لرد
شون
(بانو عبیدی) برو پسر ، برو ! الان دیگه نمی دونم چیکارهام ،
کجا هستم ، چیکار دارم می کنم !
(با حرارت و آزر دگی) تو الان تو کایلنامو هستی ، اینو که
می دونی ، مگه نه ؟

لرد
ناظم قطار
دختر
پسر
من می خوام به ماشین بگیرم برم شهر .
(یکه می خورد) ماشین بگیر ی ؟
(با تعجب) شهر ؟
او هو ، کدوم شهر ؟

لرد
این سؤالها و جوابهایی که به سؤالای من می دین منو به یه

وضع و حالت فوق العاده گیج کننده ای می اندازد - بسیار گیج کننده .

شون

تو خودت خودتو تو وضع گیج کننده انداختی، چون خودت نمی دونی چی میخوای، کجا میخوای بری .

لرد

من که گفتم ، براتون گفتم ... من مأموریتی دارم !
(ناگهان ملتفت شده) فهمیدم . از اون مأمورای بی دک و پوز یهودیه ، یا شاید از مورمون^۱ هاس اومده اینجا که مارو از راه راس منحرف کنه .

دختر

لرد

(جسورانه) بهتره برگرده اونجائی که اومده !
(با تأکید) نه ! نه ، بهتون می گم ، من کشیش نیستم ! یه مأموریت سیاسی دارم . پیامی دارم می برم به ...

ناظم قطار

شون

(باز قطار سوت می کشد . این بار سه سوت کوتاه و تیز و آمرانه)
(که نمی تواند جلوی خود را بگیرد می خواند)
می شنوم که داری صداام می زنی یی

ناظم قطار

همه ی شیمیدونهای دنیا جمع بشن نمی توانن یه آدم حروم زاده تر از تو درس کنن ، تو ماشین !

(در خانه ی سمت راست بازمی شود و کورنلیوس کونروی در آنجا ظاهر می شود . تقریباً ۷۰ ساله است باریش جوگندمی . لحافی به خودش پیچیده ، کلاه کهنه ای به سر گذاشته ، چکمه های سنگین و خشنی که بندهایش بسته نیست به پا دارد . در همین وقت پنجره ی بالای در باز می شود و مارتا کونروی در آنجا ظاهر می شود . تا آنجا که می تواند خم می شود تا بتواند گروهی را که در طرف دیگر جمع شده اند و کورنلیوس را که پائین دم در ایستاده ببیند . شال قرمزی به خودش پیچیده که سرش را مانند باشلقی می پوشاند . تنها ابروها و گونه ها و کمی از چانه اش دیده می شود . بازویش را به دم پنجره تکیه داده و بادستهایش شال را محکم نگه داشته است . همسن شوهرش به نظر می رسد . صورتش پراز چروک است اما چشمانش روشن و صدایش صاف است .)

1 - Mormon .

2 - Cornelius Conroy .

کورنی

اینجا چه خبره ! این داد و فریاد و هیاهوی قطار واسه چیه ؟
آدم زهره ترك می شه .

مارتا

(آخر حرف شوهرش را تکرار می کند .) آدم زهره ترك
می شه . آره .

کورنی

مایکل مولاون ، چندساله هر شب قطارتو میاد ، میره ، بدون
سوت کشیدن ، بدون سروصدا .

مارتا

بدون سوت کشیدن ، بدون سروصدا .

کورنی

بدون داد و فریاد میاد و میره .

مارتا

بدون داد و فریاد میاد و میره .

کورنی

حالا خواب مؤمننا ازداد و فریاد وحشیونه از چشمشون پریده .

مارتا

(سرش را به شدت تکان می دهد .) از چشمشون پریده .

شون

همه اش تقصیر این یاروئه (لرد لسلیسن را نشان می دهد .)

لرد

مازور می زنیم ازش حرف در بیاریم که کجا می خواد بره .

(بانفرت) افترا می گی ، من کاملا به طور وضوح گفتم که کجا

می خوام برم . (آنهائی را که سر راهش ایستاده اند کنار

می زند و به عجله نزد کورنلیوس می رود .) آقا جون ، من

فقط می خوام منو راهنمایی کنین به شهر شهر

. . . (غمگین) با این همه مشاجره و بحث وجدل احمقانه آدم

اسم محل رو فراموش می کنه .

ناظم قطار

(باهم) کایلنامو !

شون

لرد

(میان همه ایستاده و دستهایش را تکان می دهد .) من می خوام

بدون درنگ برم به شهر کایلنامو !

شهر ؟

کورنی

(منعکس می کند) شهر ؟

مارتا

بذا روشن بشم . این کیه ؟

کورنی

مارتا

(بدنش را بیشتر از پیش از پنجره بیرون می آورد .) حرف

بزن مرد !

لرد

من لرد لسلیسن اوتری ازوالد مقدس هستم .

ناظم قطار

اسمشو تا حالا نشنفتم .

کورنی
مارتا
شون

من هم .
تاحالا تو چهار گوشه‌ی ایرلند این اسم به گوشم نخورده .
از بین همه‌ی مقدسا دیگه اوتری از والد مقدس نشنفته بودیم .
حتی یه دفه هم .

من باید با یک مقام رسمی صحبت کنم . نزدیکترین مرکز
تلفن تان کجاست .

لرد

تو اداره‌ی پست .

شون

منو فوراً ببرین اونجا !

لرد

عوضی گرفتی ... وظایف مهمو ، این چیزارو بذارم اینجا و
باتویبام ؟

شون

این وقت شب پستخونه تاریکه و درش هم بسته است .

پسر

(روی قوطی که روی چرخ دستی است می‌پرد تا حرفش را
مهم جلوه دهد .) گوش کنید ، مردم . لطفاً گوش کنید ، به
دقت و باهمه‌ی توجهتان . اونچه بهتون می‌گم اهمیت حیاتی
داره . لطفاً اینو درک کنین .

لرد

(با بیصبری) حرفتو بزنی ، دیالو ، به نعل و میخ نزن !

ناظم قطار

(پیش خود اما واضح) انکار عقلش پارسنگ می‌بره .

مارتا

من حامل پیام مهمی هستم برای نخست وزیر انگلستان ،
ارل اپلپن^۱ ، که اینجاها در خانه‌ی اربابی کیلنالاینا^۲ تعطیلاتشو
می‌گذرونه . (با عجله به دفتر یاد داشتش که از جیب درمی‌آورد
نگاه می‌کند .) به من گفتند به دوبلین پرواز کنم . بعدسوار
ترن بشم که برام جا رزرو کرده بودن تا هیچکس سرمو با
صحبتش گرم نکنه .

لرد

(ناگهان) بازانگلیسی !

کورنی

(منعکس می‌کند) بازانگلیسی !

مارتا

(با عصبانیت به کورنی) حرفمو قطع نکن مرد ! به من گفتن
در کایلنامو پیاده‌شم ، ماشینی بگیرم و برم خانه‌ی اربابی
کیلنالاینا . حالا لطفاً بدون بحث و مشاجره یه ماشین بسرا
من پیدا کنین .

لرد

1 - Earl of Epplepen .

2 - Killnalayna .

(آندی اوهوری^۳ را ننده ی قطار دم خانہ ی کورنی ظاہر می شود .
مرد کوتاہ قد و تنومند ۴۵ سالہ ایست . روی صورتش لکہ های
روغن و الیاف پنبہ پاشیدہ شدہ است . صورتش سرخ است و
سبیل کم پستی دارد . لباس کار خاک آلودی پوشیدہ و مقداری
کهنہ ی روغن آلود در دست دارد . خشم از صورتش می بارد .)
(بلند و عصبانی) چه خبره ! مگہ قرارہ امشبو اینجا بمونیم؟
دارین اینجا کود کستان درس می کنین یاچی ؟ مایکل مولاون
می دونی قطار دو ساعتہ واسہ خاطر تو چرت می زنه ؟ وقتی با
نیم ساعت یا شاید یہ ساعت تأخیر رسیدم تسو گزارش چی
بنویسم ؟

آندی

(از بالای قوطی پائین می آید و بانومیدی روی آن می نشیند .
آرنجها را روی زانوهایش می گذارد و سرش را با دو دست
می گیرد .) بازیکی دیگہ !

لرد

(لرد لسلیسن را نشان می دهد .) تقصیر اون یاروئه کہ رو قوطی
نشسته .

شون

چی می خواد ؟ کی هس ؟

آندی

(دستی به شانہ ی لرد می زند .) آندی اوهوری میخواد بدونہ کی
هستی .

شون

(نالہ کنان) من لرد لسلیسن اوتری ازوالد مقدس هستم .

لرد

(منعکس می کند) اوتری ازوالد مقدس .

مارتا

کہ اینطور !

آندی

می خواد برہ شهر .

ناظم قطار

(نزدیک جمع می آید .) شهر؟ کدوم شهر؟

آندی

شهر کایلنامو .

شون

(با کمی دلسوزی) انگاریکی سربہ سرش گذاشته .

آندی

(بابی صبری بلند می شود تا جواب آندی را بدهد .) مزخرف
میگی ! هیچ کارمندی تو وزارت خارجه جرأت نمی کنہ سربہ
سر لرد لسلیسن بذارہ . اگہ می خوای مسخرہ بازی در پیاری
برو تو قطارت ، مرد !

لرد

(رنجیدہ) توکی هستی داری به من دستور میدی ؟ کاروبارمون

آندی

زاره آگه لردی ، خانومی از لندن پاشه بیاد اینجا و به ما دستور بده ! توی قطار ، کنار قطار ، دور از قطار اختیار همه شون بامنه و هیشکی هم حق نداره بیخودی تو کارمن مداخله بکنه .

ناظم قطار

(به لردلسلیسن) بهتره ارباب جونم یادت باشه که حالادیکه حناتون پیش ایرلندیا رنگ نداره .
(که روی قوطی با حال زاری روی خودتاشده) درسته ، درسته ، می دونم .

لرد

اومده اینجا ، خیالش رسیده اون قدرتی رو که داشتن و مارو نمی داشتن رو پای خودمون بایستیم بازم دارن .

پسر

(عصبانی به طرف دختر و پسر برمی گردد.) تو گیر و دار معرکه یادم رفته بود هنوز اینجائین ! این وقت شب سلانه سلانه می رین . (باوقار ساختگی) نمی خوام ناممون لکه دار بشه و پشت سرمون بگن که ما تشویقتون کردیم نصف شبی...

شون

(باجیغ و ویغ از پنجره) آره ! برین گم شین هرزه های لات ، برین خونه تون ، هر کی تورخت خواب خودش قایم بشه .

مارتا

(آستین پسر را گرفته که ببردش) بیاجونی ، هنوز فرسنگا راه داریم . بذار این احمقارو بذاریم به امان خدا و بریم !

دختر

(بیرون می روند، در حالیکه دست یکی در کمر دیگری است .
(وقتی بیرون می روند) دساتونو از کمر هم بکشین ، نمی خوایم

شون

کارپیش بینی نشده ای اینجا اتفاق بیفته .
پوه ! رفتنشون کلی مایه ی شکره .

کورنی

رفتنشون کلی مایه ی شکره فراوونه .
حالا که سروصدا خوابید ، بهتره یارو روبه جائی که میخواد

مارتا

آندی

بره راه مائیش کنین .
(آهسته شانه ی لردلسلیسن را تکان می دهد) آهای ، پاشو ، سرتو

شون

بالاکن ، وراس حسینی بگو می خوامی کجا بری و چه جوری می خوامی بری .

(با بیحوصلگی) من که گفتم - خانه ی اربابی کیلنالاینا ، یه ماشین هم می خوام که منو ببره .

لرد

(مبهوت) ماشین !
چه جور ماشین ؟

شون

ناظم قطار

ماشین سواری ، ماشین سواری . (تقریباً ترسیده) ماشین سواری ! (منعکس می کند) ماشین سواری ! برای همین می خوام برم شهر - میرم یکی کرایه کنم . شهر !	لرد کورنی مارتا لرد آندی
او هو ، کدوم شهر ؟ شهر ؟ نگفتم عقلش پارسنگ می بره . این یکی وسی تاخونه یه کیلومتر اونورترش که چهارده تا ششم خالیه .	لرد کورنی مارتا شون
اما یکی از اهالی حتماً ماشین داره که ! مردا و زناش ، اگه تا حالا نرفته باشن ، هفتاد سالشونه . ماشین ! خیال نمی کنم حتی یکی از اونا دیده باشه ، حتی از دور . نه بچه ، نه ماشین ! این کورنی چطور ؟ (متحیر) من ؟	لرد شون ناظم قطار کورنی ناظم قطار
(بالحن متقاعدکننده) وقت ناچاری ، باوضع پریشونی که یارو داره ، جینی میتونه جاده رو بره و اونو برسونه به محلش . جینی ؟ این وقت شب ؟ داد و فریاد نکن ، جینی می تونه . چند دفعه رفته اونجا . راهو وجب به وجب بلده و می تونه قشنگ برده اونجا . (سرش را بلند کرده و باید گمانی به حرفهایشان گوش می دهد) کدوم جینی .	کورنی شون لرد
(مطمئن می کند) نترس آقا ، دختر سرکشی نیست ، اذیت نمی کنه . مث آب خوردن میری . لطفاً درک کنید که من کارمند وزارت امور خارجه ی انگلستان و شخصیت مهمی هستم و نمی تونم شب توی جاده ی خلوت باجین یا جینی لاس بزوم !	شون لرد
(با سرسختی از پنجره) منظورت از شب توی جاده ی خلوت باجین یا جینی لاس زدن چیه ؟ خیال کثیف انگلیسی ت رسیده ؟ آقای کورنلیوس کورنوی و مارتا کورنوی ، زنش ، همیشه ی خدا احترامشون پیش مردم محفوظه و تا حالا از کشیش اعظم ایرلند یه نیچنج هم نشنفتهن .	مارتا

ناظم قطار

دارين باجين يا جيني تون ار با بوسر در گمش مي كنين (به لرد
لسليسن) اين جيني كه گفتيم يه دختر راس راسي نيس ، كره
الاغ زبروز رنگيه كه كورني اونوبه گاري مي بنده و باهاش از
باتلاق تورب مياره ويكي دويسته سبزي واگه پا داد و هفته
بازاري راه افتاد يه بچه خوك ويكي دوتا مرغ . اين وقت
شب اينجا فقط اينو داري كه تورو بيره اونجائي كه ميخواي .
(مبهوت) چي ؟ توي يه گاري تورب پيلي پيلي بخورم برم
اونجا ؟

لرد

شون

يه لائي كاهم ميذاريم زير تون ، راس راس مي شيني تو گاري
انگار حاكم نشسته روي تخت حكومتي . (نمي تواند جلوي
خودش را بگيرد و مي خواند)

ارابه ي زيبا مياد منو بيره خونه .

ارابه ي زي با مياد منو بيره خونه .

لرد

(با غضب) نه ، آقايون ، نه ! جنس شما ايرلنديارو خوب
مي شناسم ! مي خواهيد همهي روزنامه هاي ايرلند بنويسند : يك
كارمند عالي رتبه ي وزارت امور خارجه ي انگلستان روي كپه تورب
بايك گاري پيش نخست وزير رفت ! موضوع درز مي كنه به
جرايد انگلستان و اونجا تا وقتي كه نسل فعلي از بين بره و منم
با آن بميرم ، آلت مسخره ي مردم مي شم .

شون

ناظم قطار

لرد

(دوباره بانوميدى روى قوطى مى نشيند) چه مردم احمقى ،
چه مملكت وحشيبى !

آندى

(عصبانى) همه تون حسابي مسخره اين ! واسه چي وزارت
امور خارجه ي كبيرتون نگفته يه ماشين توي ترن بذارن تا
مأمور عالي رتبه شو صحيح و سالم با اهن و تلوپ بيره پيش
نخست وزير كبيرش ؟

ناظم قطار

آره ، واسه چي نگفته ؟ يا اينكه با ماشين نفرستادت به اونجائي
كه ميخواي بري ؟

كورني

مارتا

(ناگهان) شعورنداش !

(از پنجره غرمي زند) شعورنداش !

شون

(به لرد لسلیسن) خوب، چیکار می‌خوای بکنی؟ باگاری
میری یا نه؟

کورنی

(بالحن آرام اما پرمعنی) مٹ اینکه شما جوونا این مسأله رو
بامن مطرح نکردین . خواستن گاری به چیزی به و گرفتنش
به چیزدیگه .

مارتا

گرفتنش به چیزدیگه .

لرد

(ناگهان مصمم ازجایش می‌پرد) میرم ، باگاری والاغ میرم!
به کار منحصر به فردی میشه!
(بارضایت) مسأله حل شد .

شون

ناظم قطار

کورنی

آخرش خوش بود .
به کمی عجله کردین ، نه؟ مسأله حل شد ، آره؟ آخرش
خوش بود، نه؟ اینجا جلوی صورت کورنلیوس کونروی قرار
ومدارمیدارین بدون اینکه ازش پرسین میداره یا نه!
میداره یا نه!

مارتا

شون

کورنی ، تو که ساکت بودی . ما خیال کردیم سکوت علامت
رضاس .

ناظم قطار

آندی

کورنی

آره اینجور خیال کردیم .
طبیعی بود .

که اینطور! طبیعی بود ، آره؟ (می‌ترکند) خوب ، این
مردك ماهر جا دلش خواس میتونه پای پیاده بره!
پای پیاده بره .

مارتا

کورنی

(مصمم) نمی‌خوام جینی کوچولو رو که الان خواب هفت
پادشاهو می‌بینه، به خاطر این یارویا هر کی دیگه بدخوابش
کنم .

ناظم قطار

کورنی

(با کج خلقی) باشه! باشه!
(تجاهل می‌کند) نمی‌خوام جینی رواز خواب بیدار کنم . نه نه.
نه بخاطر نخست وزیر انگلستان نه بخاطر هر مأمور
عالیرتبه‌ی وزارت امور خارجه‌ی انگلستان . (بلندتر) پیش
همه تون میگم حتی اگه کشیش کایلنامو هم از من خواهش
می‌کرد حاضر نبودم جینی کوچولو رو از خوابگاهش بیرون
بکشم .

آندی

میدونی که مرد بیچاره پای پیاده میتونه بره اونجا . راهو
هم بلد نیس .

کورنی

هیشکی جلو شماها رونگرفته، چندتائی بیفتین جلو چندتائی هم عقبش وصحیح وسالم برسونینش .

آندی

(متحیر) قطار و ولش کنم بمونه ؟

کورنی

(با کنایه) حالا حالاها دیگه عادت کرده .

(همینکه حرفش را تمام میکند، گروهی از مسافران که پیشاپیش

آنها زن جوانی است در نیش خانه ی کورنی ظاهر می شوند .

آنجا می ایستند . همگی مضطرب و متحیرند)

زن مسافر

(در جلوی گروه) مسافرا از من خواهش کرده ن که علت نیم

ساعت تأخیر قطار و تحقیق کنم ! مسافرای بیچاره همه شون از

جادر رفته ن ! اینه که بهتره دیگه بدون وراجی برگردین

به قطار .

شون

گفتی وراجی ! ما وراجی نمی کنیم ، می خوام مسافرا اینو

بدونن .

ناظم قطار

(با بیحوصلگی) برگردین ! جای مسافر توی قطاره ، چون

شما تا وقتی اونجا هستین در اختیار منین . حق ندارین بیاین

اینجا و تو کار یه ه امور که میخواد مقداری کالا رو در محل امنی

بذاره دخالت کنین .

شون

(به پشتی ناظم قطار) که صبح اول وقت به شهر کایلنامو برای

صاحب محمولات فرستاده بشه .

لرد

(ناگهان روی پا میجهد . هیجان زده) خوب مچتو گرفتم !

شما دارین از من مخفی میکنین . همه دیدند که نتونس جلوی

خودشو بگیره و ازدهنش پروند .

شون

(یکه خورده و گیج) چی رو پروند ، مرد ؟

لرد

(هیجان زده) شهرو ! خودت گفتی شهر کایلنامو ! خودم شنیدم .

همه ی ما شنیدیم . من باید برم اونجا ، میشنوی ؟ باید منو

راهنمائی کنین اونجا !

آندی

اهه ، بشین درتو بذار ، مسأله ی دیگه ای داریم که باس بش

برسیم .

شون

(به لرد لسلیسن) اسمش اینجوریه : اگه فردا روزنومه ی

محللی رو بخونی می بینی نوشته : دیروز یک محموله ی بزرگ و

مهمی از دوبلین به شهر کایلنامو رسید و نگهبان قطار و باربران

راه آهن نصف شب سرگرم انبار کردن آن بودند که صبح

اول وقت تحویل دهند .

لرد
زن مسافر

(دوباره روی قوطی کز میکند) خدایا! فریب و دروغ!
(با بیحوصلگی و شدت) اینجوری بیت المال مردم و حروم
میکنن! به حسابتون می‌رسیم. تنها مسافر درجه اول که تو
قطار مونده سرگرم تهیه‌ی گزارش از این توقف و حشمتناک
وسط شب خاموش و مرده است.

کورنی
مارتا

زن مسافر

(دلداری میدهد) خوب، خوب، آروم بگیر!
(مانند او دلداری می‌دهد) آروم بگیر!
(نیمی به مارتا که دم پنجره است و نیمی به کورنی که دم در
است.) خودتون آروم بگیرین! مث اینکه نمی‌دونین من
باس در «کایلناتوراف» پیاده بشم و شاید وسیله‌ای که برای
بردن من فرستاده‌ن از انتظار کشیدن سه تنگ بیاد و بره.
اونوقت من باس تک و تنها توی تاریکی، توجاده‌ی خلوت
هشت کیلومتر سگدو بز نم.

لرد

زن مسافر

(ترسیده و آزرده) چه جای تاریک و خلوتی! (فکر تازه‌ای
به مغزش رسیده) من باید رئیس باربرارو ببینم!
(کینه توزانه) می‌فهمید که چی به سرتون میاد. تنها مسافر
درجه اولمون گزارش این تأخیر بیخودی در کایلنامورو انشاء
می‌کنه که بفرسته به مقامات راه‌آهن. همه تون حسابی تو
هچل می‌افتین. فاتحه تون خونده‌س!

لرد

شون

لرد

شون

(به شانه‌ی شون میزنند) من باید رئیس باربرارو به بینم!
(متغیر) یواش، آقا، یواش.
(محکم) من جداً می‌خوام رئیس باربرا رو ببینم!
(عصبانی فریاد میزنند) داری می‌بینیش؛ من خودم رئیس
باربرا هستم!

لرد

شون

زن مسافر

(مانند او با صدای بلند) رئیس ایستگاه! می‌خوام رئیس
ایستگاهو ببینم.
(صدایش را کمی بلندتر می‌کند) اینجا نیس. کفیلش منم!
کی حرکت می‌کنیم؟ مردی که توی لوکوموتیو مونده میگه
همه‌ی مسافرا به تنگ اومده‌ن.

شون

(ناگهان متوجه تأخیر ترن می‌شود.) همین الان حرکت
می‌کنیم! (می‌پرد توی آلونک و برمی‌گردد. این دفعه کلاه
نوک تیزی به سردارد که به جای نوار قرمز کلاه خودش نوار

آندی شون

طلائی رنگ و رورفته‌ای دارد. به آندی اوهوری با اشاره‌ی دست، به جائی که قطار ایستاده است. اینجا چیکار داری می‌کنی! توحق نداری قطارتو ترک کنی، آندی اوهوری! (با بیحوصلگی) تو آدم پرچونه منو وادار کردی تأخیر کنم! (جدی به مسافرها) برین. شماها رومیگم، برگردین به کوپه‌ها تون! فوراً! برین! (مسافرها به عجله برمی‌گردند) شما هم - واسه چی اینجا فس فس می‌کنین؟ واسه چی نمی‌رین کایلناتوراف؟ زن بیچاره چیکار باس بکنه اگه ماشینش رفته باشه و مجبور شه هشت کیلومتر تک و تنها توی تاریکی و جاده‌ی خلوت عرق بریزه؟ تا اینجا که نیم ساعت هم تأخیر داشتن!

ناظم قطار

(با خشم زیاد) دهاتی احمق، باکی داری حرف میزنی؟ فکر شو بکن، یه همچو موجودی داره به ناظم یه قطار خط اصلی دستور میده، کسی که نفوس زنده رو از اونجایی که هستن به اونجایی که می‌خوان برن، حمل می‌کنه! بدون اینکه یه مو از سربیکی کم بشه.

شون

ناظم قطار

(حرفش را قطع می‌کند) بهتره حرکت کنی تا بازم کم نشه. (اهمیت نمی‌دهد) توی کیل کولم^۱، بلی فانبار^۲، کایلناتوراف، کیل کورمک^۳ و جاهای دیگه می‌ایسته و مسافرا رو هر جا که بخوان پیاده شون می‌کنه بی اونکه اذیتی ببینن یا آب تو دلشون تکون بخوره.

لرد

ناظم قطار

شون

(با وضعی رقت‌انگیز) خوب، پس چرا منو بدون اذیت نمی‌بری خانه‌ی اربابی کیلنالاینا؟ (تند و تیز) قطار اونجا نمیره، مرد! (با تأکید) این کار آخر سر گندش بالا میاد. اونوقت نیایی بگی من جلو تو نگر فتم و راجی نکنی. عوض و راجی الان باس تو کوه و کمر بیفتی و چوچو بکنی.

ناظم قطار

(آستین آندی رامی‌گیرد - به عجله) عجله کن، یا الله بیا، آندی. بذار این قورباغه‌ی زهری پرچونه بمونه تنهائی غر بزنه.

1 - Killcolm

2 - Ballyfunbar

3 - Killcormac

آندی

(باخونسردی) وایسا میک . جامون خوبه . الان حال این آدم مزخرفو که داره تهدیدمون میکنه جامیاریم .

شون

(آمرانه) برین ، هردوتاتون ، بذارین قبل ازاینکه مسافرای بیچاره پیروچروکیده بشن قطارتون به اونجائی که قراره برسه .

آندی

(آرام) مانمی تونیم ، جرأت نمیکنیم !

شون

(کمی جاخورده) واسه چی نمی تونین ؟

آندی

واسه غفلت عمدی وشریرانهی اونیکه حرف میزنه !

شون

(بیشترجاخورده و بدگمان) منومیگی ؟

آندی

کورنلیوس کونروی می بینه ، خانم سارتا کونروی هم می بینه .

کورنی

(وحشتزده و متعیر . ازاتفاقی که دارد می افتد بی اطلاع است) من ، اوهو ، یه دفه نیاین منو تودردسر مشاجرهای خودتون بندازین . نه آقا ، نه چیزی دیدم نه شنیدم ! شتر دیدی ندیدی ! (به تندى به خانه می رود و در راه شدت پشت سرش می بندد)

مارتا

(ازپنجره) منم نه چیزی دیدم نه شنیدم . شتر دیدی ندیدی .

شون

(سرش را تومی کشد و پنجره را به شدت می بندد)

(باخوشی) آها ، شما دیدین ، اما کورنی ندید ، مارتا ندید .

آندی

(مأیوس اما مطمئن) خودت که می تونی ببینی .

شون

مایکل مولاون یه خورده کلافه شده . بگو ببینیم چه خبره ؟ مث اینکه به سرت زده ؟

آندی

(به شون نزدیک میشود - پیروزمندانسه) احمق ، همون چیزیه که نداش حرکت کنیم و حالام نمی ذاره ! هیچ راننده ای نمیتونه از اون تجاوزکنه . نه ، جرأت نمی کنه از علامت خطر رد بشه : نورقرمز جلوشومی گیره !

شون

(به تندی به سوزن نگاه می کند و نورقرمز را می بیند - وحشتزده) خدایا !

(ازپله های آلونک بالا می رود و چند لحظه بعد صدای اهرمی شنیده می شود و نورقرمز به سبز تبدیل می شود)

ناظم قطار

(به سوزن نگاه می کند) آها ، آخرش سبز شد .

آندی

خوب گیرش انداختم . علی ورجه ی بچه مول !

ناظم قطار

(تند) بیا بریم . نیم ساعت تأخیرم که داشتیم .

(با اطمینان همانطوری که می روند) الان باس جووری بریم که
 یا سر وقت برسیم به کایلنا توراف یادرب و داغون بشیم .
 (شون به عجله از پله ها پائین می آید. در اینحال سوت گوشخراش
 ناظم قطار از طرف راست شنیده می شود و به دنبال آن سوت
 بلندتر قطار . بعد همانطوری که ترن دور می شود صدای چو-
 چوش به گوش می رسد و محو می شود . شون پیش لردلسلیسن
 که افسرده روی قوطی نشسته و سرش را بین دو دست گرفته
 است می آید . آهسته به آلونک می رود و نور چراغ را قرمز
 می کند و در این اثنا برای خود زمزمه می کند) :

دل از بار غم شکسته

به امیدهای جزئی چنگ می زند

و به افکار و تجریکاتی که می روند

و نمی توانند آرامشی بیاورند .

شون

(می ایستد و به جایی که ترن می رود نگاه میکند) منو با تو تنها
 گذاشت . به فکر همیشه نیستین الا خود شون (روی لردلسلیسن
 خم می شود) میشنوی ؟ ما رو تنها گذاشتن .

(غمگین به شون نگاه میکند) خدا رو شکر !

لرد

شون

(همانطور که به طرف لردلسلیسن خم می شود برگردان تصنیف
 را تکسرات می کند) نمی توانند آرامشی ، آرامشی بیاورند .
 (بیشتر جلوی چشم می شود) آهای ارباب ، تو چراغ قرمز
 ندیدی ، نه ؟ (قبل از آنکه لردلسلیسن جواب دهد) نه البته ،
 نه . همه وقت چراغ سبز روشن بود . همه وقت ، نه ؟

هنوزم روشنه !

لرد

شون

چی ؟

لرد

شون

چراغ قرمز - اون همه جای این مملکت می درخشه !
 (می فهمد که دیگر چاره ای ندارد) خوب ، چیکار می خوام
 بکنی ؟ من مجبورم قوطی رو بذارم توی انبار .
 (بلند می شود) آها .

لرد

(عقب می رود و روی زمین چمباتمه می زند و به آلونک تکیه
 می دهد . شون کالاها را به انبار کوچک می برد)

(پریشان) تو که نمی تونی همه ی شبو اینجسا بمونی ، مرد .

شون

منزل من فقط دوتا اطباق داره ، خودم مستأجرم . زن صابخونه تموم وقتشو صرف پرستاری از شوهرش می کنه . سرطان گرفته ، داره می میره .

لرد

(از درد به خود می پیچد) مملکت ویران ، پرازوراجی بی هدف ، کثافت ومرض !

شون

(پس از کمی مکث بالحنی متقاعد کننده) واسه چی درخونه ی کونروویو نزنیم ؟ زنش خونه رو گرم و تمیز نگرمی داره .

لرد

نه ، نه ، متشکرم . شب خلوت بهتره .

شون

اگه جای شما بودم ، می زدم .

لرد

(موجز) تو که من نیستی !

شون

باشه ، هر جور میل تونه . (آواز خوانان دور می شود.)

آدم در بدترین ناامیدیها

باز اندیشه ی گذشته رامی کند .

(نزد لرد برمی گردد ، نگران) دلم نمیاد ترکتون کنم (مکث)

فاسونو می دارم اینجا ، انگشتاتونو گرم می کنه . (فانوس

را کمی دورتر از لرد سلیسن می گذارد) رفیقتون که همیشه . (مکث)

خوب ، شب به خیر . خدا رو شکر که ماهو داری .

(دوباره مکث می کند اما چون لرد سلیسن ساکت است آرام

بیرون می رود . همانطور که می رود ، می خواند)

که نمی توانند آرامشی بیاورند

که نمی توانند آرامشی ، آرامشی بیاورند .

(پس از چند لحظه پنجره ی کونروی باز می شود و مارتا به هیکلی

که کنار آلونک روی خود تا شده نگاه می کند . بعد در باز می شود

و کورنی آنجامی ایستد و به هیکلی که کنار آلونک روی خود تا شده

نگاه می کند . نزدش می رود و آهسته به شانه اش می زند)

(به ملایمت اما دستپاچه . رویش نمی شود تعارف کند اما به

زودی خودش را جمع و جور می کند) نمی تونی همه ی شبو

اینجا بمونی . ماه خوب می درخشه ، خدا رو شکر . آره ،

عیال من یه تشکی پهن کرده کنار بخاری که منم توشو پر

کردهم با تورب تا شب روشن بمونه . اوه ، واقعاً ماه خوبیه ،

بیا .

کورنی

لرد
کورنی

(متأثر) خیلی لطف کردین ، امانمی تونم ...
(تند) باید بیای! نمی تونم برم خونه عیالم سرده دقیقه سیخونکم
بزنه که پاشو ببین مردحالش خوبه یانه - هر پنج دقیقه باس
برم تورختخواب و پیام بیرون . یه صبحونه ی تخم مرغ تازه ،
نون خونگی و چای یه آدم تازه ازت درس میکنه .
(شوقوراست می ایستد) هر دو تا تون خیلی لطف کردین . متشکرم .

لرد

کورنی

پول خوبی میدم .
(باوقار) لازم نیس بدی ! دوست یادشمن وقت ناچاری باما
شریکه . پول برکت خدارولکه دار می کنه .

لرد

کورنی

(متعجب امسا کمی ترسیده) آره ، آره . ملتفتم . خیلی
سپاسگزارم .

وقتی صبحونه تو می خوری گاری و جینی رو واسه ت حاضر
می کنم و میتونی شادوسر حال مثل حاکم اونجائی که می خوای
بری .

لرد

کورنی

(سر شوق آمده) می تونم ! جینی و گاری ! ایرلندی
واقعی !

لرد

کورنی

(ناگهان جدی) بهتره اول خوب فکراتو بکنی !
(بدگمان) هان ، چی ؟

(محکم) من سر جینی و گاری پول می گیرم ، به نرخ بازار -
۵ میل ۵ شیلینگ ، ۷ میل ۷ شیلینگ و ۶ پنی ، ۱۰ میل ۱۰
شیلینگ ، اگه اون محل تویکی دوا اینچ هم از ۹ میل دورتر
باشه باس ۱۰ شیلینگ بسلفی .

لرد

کورنی

(آسوده شده) آره ، البته ، اما خیلی ارزونه ، بگین یک لیره .
(موجز) ده شیلینگ مظنه شه . ما طبق قوانین بازار اینجا
کار می کنیم . بدون ترس و طرفداری ازیه دسته یا شخص .
ملتفتی ؟

لرد

(حیرت زده) کاملاً ، آره ، البته . مظنه ی بازاره . آره ،
آره .

(خانم کونروی هم دم در آمده و باوقار در آستانه ی خانه ی گرم
وراحت که نورطلایی رنگی از آن بیرون می زند ایستاده است .)

مارتا

(دستهایش را به نشانه‌ی خوش آمد باز کرده) بیا این تو آقا
خوش اومدین . خدا حفظتون کنه .

لرد

(بسیار متأثر) متشکرم، متشکرم. خدا شما و مرد خوبتونو حفظ کنه
(می روند تو. در آهسته بسته می شود . فانوس از یاد رفته جائی
که بود هنوز می سوزد . از دور دست سوت ضعیف ترن شنیده
می شود و...)

(نمایش تمام میشود.)

کارنامه‌ی تئاتر

در فصل تئاتری سال ۱۳۴۶ نمایشنامه‌های زیر بوسیله‌ی گروه‌های مختلف
به روی صحنه آمده است.

□ «ماشین نویس‌ها» و «بیر» . دو نمایش تک پرده - نویسند «هورای
شیسگال» - کارگردان پرویز صیاد - توسط گروه هنری پدید و تلویزیون ملی
ایران .

□ «داداش باغدا سار» . نویسند «هاکوب بارونیان» - کارگردان ماروتیان
توسط گروه آارات . (به زبان ارمنی)

□ «بازگشت» . نویسند «هانس مولر» - کارگردان ناپل سروریان -
توسط گروه آارات . (به زبان ارمنی)

□ «مادموازل ژولی» . نویسند «گوست استریندبرگ» - کارگردان آربی
اوانسیان - توسط گروه شاهین سرکیسیان .

- «در بسته» اثر ژان پل سارتر - «درس» اثر اوژن یونسکو. دو نمایش
تک پرده - کارگردان پری صابری - توسط گروه هنری پازاد گاد.
- «شهر قصه» . نویسنده و کارگردان بیژن مفید .
- «میراث» و «ضیافت» . دو نمایش تک پرده - نویسنده و کارگردان
بهرام بیضایی - توسط گروه هنر ملی .
- «زلفیا» و «خطر مرگ ! استعمال دخانیات ممنوع» . دو نمایش تک
پرده - نویسنده و کارگردان علی نصیریان - توسط هنرهای دراماتیک .
- «تیارت فرنگی» . نویسنده و کارگردان سیروس ابراهیمزاده .
- «هانری چهارم» . نویسنده لوئیجی پیراندلو - کارگردان بهمن
محمص - توسط گروه تئاتر کوچک
- «من» شخص - نویسنده لئون شانت - کارگردان ژرژ سرکیسیان -
توسط گروه ایپکیان - بیروت. (به زبان ارمنی)
- «شکوه شرف» . نویسنده لوئیجی پیراندلو - کارگردان ژرژ سرکیسیان
توسط گروه ایپکیان - بیروت . (به زبان ارمنی)
- «گل خار» . نویسندگان کردیه و بارایه - کارگردان ژرژ سرکیسیان -
توسط گروه ایپکیان - بیروت . (به زبان ارمنی)
- «قهرمان گمنام» نویسنده و کارگردان ذوالرباستین - توسط هنرهای
دراماتیک.
- «آندورا» . نویسنده ماکس فریش - کارگردان حمید سمندریان -
توسط گروه هنری بازار گاد .
- «شهر طلائی» . نویسنده و کارگردان عباس جوانمرد - توسط گروه
هنر ملی .
- «گدایان بزرگوار» . نویسنده ها کوپ بارونیان - کارگردان
آربی اوآنسیان - توسط گروه آرمن. (به زبان ارمنی)
- «آنتیگون» . نویسنده ژان آنوی - کارگردان رکن الدین خسروی
توسط گروه میترا .
- «آی بی کلاه ، آی با کلاه» . نویسنده گوهر مراد - کارگردان جعفر
والی - توسط هنرهای دراماتیک .

ببخش شعر، قصه و ...